

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

بحث در این بود که اصل عملي در مسئله چه اقتضایی دارد؟ فرمایش مرحوم آخوند(ره) را بیان کردیم و اشکالاتی را که به فرمایششان بود ذکر کردیم، ولو اینکه عرض کردیم که، در عبارات مرحوم آخوند(ره) احتمالاتی هم داده می شود.

نتیجه این شد که مرحوم آخوند(ره) نظر شریفشان بر این است که، بین ما نحن فیه که، شک داریم که آیا در واجبی قصد قربت دخالت دارد یا نه؟ و بین مسئله اقل و اکثر ارتباطی فرق وجود دارد و فرقی به نظر ایشان در این بود که، اگر کسی در مسئله اقل و اکثر ارتباطی بنا بر قاعده قبح عقاب بلا بیان، اصاله البرائه عقلي را جاری کند، اما در ما نحن فیه نمی تواند اصاله البرائه را جاری کند و باید اشتغالی شود.

لذا مرحوم آخوند(ره) اصل عقلي جاری در ما نحن فیه را منحصر به اصاله الاشتغال دانسته اند، اما ملاحظه فرمودید که، با آن توضیحی که عرض کردیم، واقعا بین المسئلتین فرقی نیست و اگر کسی در اقل و اکثر ارتباطی برائتی شد، در ما نحن فیه هم باید برائتی شود.

تمام این بحثها روی مبنای مرحوم آخوند(ره) است که، اخذ قصد قربت را در متعلق امر محال می دانست، اما دو مبنای دیگر در مسئله وجود داشت؛ یکی مبنای کسانی که می گویند: اخذ قصد قربت در متعلق امر امکان دارد که، ما هم به همین نتیجه رسیدیم، روی این مبنا اصل عقلي جاری در مسئله اصاله البرائه است و این مسئله با مسئله اقل و اکثر ارتباطی هیچ فرقی نمی کند.

اگر در اقل و اکثر ارتباطی برائتی شدیم، در اینجا هم باید برائتی شویم و بزرگانی مثل نائینی و خوئی(قدس سرهما) و عده دیگر در آنجا برائتی اند و طبعاً در اینجا هم برائت جاری کرده اند

مبنای دیگر، مبنای مرحوم نائینی(ره) بود که، فرموده اند: اخذ قصد قربت در متعلق در امر اول محال است، اما در امر دوم محال نیست که، طبق مبنای ایشان هم مسئله روشن است، وقتی به امر دوم محال نشد، همانطوری که در اقل و اکثر ارتباطی برائت جاری کرده اند، در اینجا هم باید برائت جاری کنند.

پس مسئله از نظر اصل عقلي روشن شد، هم روی مبنای مرحوم آخوند(ره)، هم روی مبنای کسانی که اخذ قصد قربت را در امر اول ممکن می دانند و هم روی مبنای کسانی که اخذ قصد قربت را در امر اول محال، اما در امر دوم ممکن می دانند، روی همه

این مبانی، این که چه اصل عقلي در مسئله جریان دارد روشن شد.

وجود اصل عملي شرعي در ما نحن فيه

مطلب دیگر در اینجا، اصل شرعي جاري در مسئله است که، آیا می‌توانیم اصالة البرائة شرعيه را که، مستندش حدیث رفع است، در اینجا جاري کنیم؟

«رفع ما لا يعلمون» یعنی بگوییم: واجبي داریم که در وجوبش تردیدی نداریم، اما نمی‌دانیم که این واجب، عنوان تعبدی دارد یا توصیلی؟ «رفع ما لا يعلمون» اقتضا می‌کند که بگوییم: این وجوبی ندارد، برای این که از مصادیق «ما لا يعلمون» است.

بالاخره نمی‌دانیم که، قصد قربت در غرض شارع دخالت دارد یا نه؟ همین قدر که نمی‌دانیم، در اینجا اصالة البرائة شرعي را باستناد به حدیث رفع مطرح کنیم و نتیجه بگیریم که، از نظر شرعي، اصل برائت از قصد قربت است.

نظریه مرحوم آخوند(ره) در این باره

مرحوم آخوند(ره) در کفایه فرموده‌اند که: روشن است که حدیث رفع و اصالة البرائة شرعي در مانحن فيه جریان ندارد، دلیلی که آورده‌اند این است که گفتیم: اخذ قصد قربت در متعلق محال است، پس نتیجه می‌گیریم که، قصد قربت از اموری است که، رفع و وضعش بید شارع نیست و حدیث رفع در جایی جریان دارد که، چیزی وضع و رفعش، هر دو در اختیار شارع باشد.

مثلا نمی‌دانیم که، شارع «الدعا عند رویه الهلال» واجب کرده است یا نه؟ شارع می‌تواند وجوب دعا را وضع کند و هم می‌تواند رفع کند، وضع و رفعش، هر دو بید شارع است و در نتیجه وقتی شک کردیم، اصالة البرائة جاري می‌شود و حدیث رفع پیاده می‌شود.

پس حدیث رفع در جایی است که، رفع و وضع، هر دو در اختیار شارع باشد، اما اموری که رفع و وضعش در اختیار شارع نیست، اموری مثل قصد قربت که گفتیم: اخذش در متعلق امکان ندارد و علاوه بر این، مرحوم آخوند(ره) تعبیری داشته‌اند که، تاثیر قصد قربت در غرض شارع، یک تاثیر جعلی نیست، بلکه یک تاثیر واقعی و تکوینی است، وقتی این چنین شد، دیگر حدیث رفع جریان ندارد.

فروض مساله با توجه به مبانی مختلف در آن:

فرض اول: بنا بر امکان اخذ قصد در متعلق و جریان برائت عقلي

در اینجا مسئله فروضی دارد که باید روی این فروض مسئله را بحث کنیم؛ یک فرض این است که بگوییم: اخذ قصد قربت در متعلق امکان دارد و از نظر عقلي هم اصالة البرائة جاري است که، اگر از نظر عقلي به اصالة البرائة قائل شدیم و اخذ قصد قربت در متعلق را ممکن دانستیم، این جا بلا اشکال حدیث رفع جاري می‌شود.

ما هم قائل به همین فرض اول شدیم و در اقل و اکثر ارتباطی هم گفتیم که: اصالة البرائة جاري است و در ما نحن فيه هم گفتیم: اخذ قصد امر در متعلق امکان دارد و نتیجه این می‌شود که، بین قصد امر و سوره هیچ فرقی وجود ندارد، همانطوری که

درسوره که، شک در جزئیتش داریم، می‌توانیم حدیث را جاری کنیم، در اینجا هم می‌توانیم جاری کنیم.

فرض دوم: بنا بر امکان اخذ قصد در متعلق و جریان احتیاط عقلي

فرض دوم این است که بگوییم: اخذ قصد امر امکان دارد، اما در مسئله عقلي، قائل به اصاله الاشتغال شویم و دیگر اصاله البرائه را جاری نکنیم، آیا در این فرض می‌توانیم حدیث رفع را جاری کنیم یا نه؟

فرق بین این فرض دوم و فرض اول در این است که، وقتی در این فرض دوم که، اصل عقلي را که عبارت از اشتغال است، جاری می‌دانیم دیگر از مصادیق «ما لا يعلمون» نمی‌شود، چون همانطوری که نقل، سبب برای علم است، ولو علم ظاهري، عقل هم برای ما بیان است و وقتی عقل در موردی که شک داریم، اخذ قصد قربت در متعلق امکان دارد یا نه، حکم به اشتغال می‌کند، دیگر صدق «ما لا يعلمون» در اینجا درست نیست.

در اینجا بوسیله عقل، ولو ظاهرا علم پیدا کردیم به این که، باید احتیاط کرد، پس این شبهه در اینجا وجود دارد و روی همین شبهه، لقائل آن يقول که، اصاله البرائه شرعي و حدیث رفع در اینجا جریان پیدا نکند.

نقد و بررسی نظریه عدم جریان حدیث رفع در اینجا

لکن این شبهه قابل جواب است و دو جواب از این شبهه داده‌اند:

جواب اول این است که، اگر یک حکم عقلي بدیهي مستقل و مورد اتفاق داشتیم، چنین حکمی می‌تواند در کنار دلیل نقلي، عنوان بیان داشته باشد، در حالی که اگر هم در اصل عقلي، اصاله البرائه جاری کنیم، این یک حکم عقلي اتفاقي نیست، اینطور نیست که این حکم مورد اتفاق جمیع اصولیین قرار گرفته باشد.

بنابراین اشکال اول از این شبهه این است که، ولو عقل حکم کند، اما این عند البعض است و یک حکم عقلي بدیهي نیست.

جواب دوم از این شبهه این است که می‌گوییم: «رفع ما لا يعلمون» معنایش این است که، آنچه را که شما نمی‌دانید و در حال شک باقی می‌مانید برداشته شد، وقتی اصاله البرائه عقلي، حکم به احتیاط می‌کند آیا شک از بین می‌رود؟ البته شک که از بین نمی‌رود.

مثلا اگر نمی‌دانید قبله کدام طرف است، عقل حکم به احتیاط می‌کند و با احتیاط به چهار طرف نماز می‌خوانید، وقتی عقل حکم به احتیاط کرد، آیا شما شکتان بر طرف می‌شود؟ اما «ما لا يعلمون» شک را از بین ببرد.

استصحاب تعبدا شک را از بین می‌برد و یا یک یقین صد در صد بر خلاف، شک را از بین می‌برد، اما اصاله الاحتیاط عقلي، شک را از بین نمی‌برد و مورد را از «ما لا يعلمون» خارج نمی‌کند، لذا می‌توانیم به «رفع ما لا يعلمون» تمسک کنیم.

فرض سوم: بنا بر عدم امکان اخذ قصد در متعلق

فرض سوم همین فرض مرحوم آخوند(ره) است که، اگر کسی گفت: اخذ قصد امر در متعلق ممکن نیست، آیا به مجرد همین،

مي‌تواند بگويد: پس ديگر اصالة البرائة شرعي جاري نمي‌شود؟ به همين دليلي كه مرحوم آخوند(ره) فرموده كه: اصالة البرائة شرعي در جايي است كه، رفع و وضع بيد شارع باشد.

نقد و بررسي نظريه مرحوم آخوند(ره) در اين باره

به نظر ما طبق همان مسئله اطلاق مقامي، چرا وضعش بيد شارع نست؟ شما نهايت اين است كه اثبات كرديد كه، اخذ قصد امر در متعلق محال است، حال اگر در متعلق محال شد، آيا شارع نمي‌تواند از راه ديگر، بيان درست كند؟

از راه اطلاق مقامي و از راه جمله خبريه كه ديروز توضيح داديم، شارع مي‌تواند بيان كند و اگر بيان نكرد و در شك باقي ماند، «رفع ما لا يعلمون» مي‌گويد: در اينجا قصد امر اعتباري ندارد.

پس حتي روي اين مبنا كه بگويم: اخذ قصد امر در متعلق امكان ندارد، باز هم اين فرمايش مرحوم آخوند(ره) درست نيست كه فرموده: حديث رفع در جايي است كه، رفع و وضعش بيد شارع باشد.

مي‌گويم: در اينجا وضعش بيد شارع است و اگر چه در متعلق نمي‌تواند بيان كند، منتها از راه اطلاق مقامي يا جمله خبريه مي‌توانست بيان كند.

بنابراين نتيجه اين مي‌شود كه، هم از نظر اصل عقلي، برائت جاري مي‌شود و هم از نظر اصل شرعي. اگر در ذهن شريفتان باشد، در اصل لفظي نتوانستيم به اصالة الاطلاق برسيم، اما در اصل عملي، هم عقلا و هم نقلا، برائتي مي‌شويم و در هرچيزي كه اصل وجوبش براي ما مسلم است و شك كنيم كه آيا قصد امر و قربت درش معتبر است يا نه؟ بايد در آنجا اصل برائت را جاري كنيم.

بحث تعبدی و توصلي در اينجا تمام مي‌شود، بحث ديگر بحث نفسي و غيري است كه ان شاء الله فردا شروع مي‌كنيم.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ